

تحولات در آلمان شرقی

روزم روزیونیست آلمان شرقی در ۷ اکتبر چهلمین سالگرد موجودیت خود را جشن گرفت. انبوه جوانان آنرا به سخره گرفته و فریاد زدند: "روزم پلیسی تولدت مبارک!"

روزم، پلیس ضد شورش خود را برای ضرب و شتم تظاهرکنندگان فرستاد و آنان را تهدید کرد که لقل عامی مانند میدان تین آن من براه خواهد انداخت. اما اینکار را نکرد. جمعیت به دعای هزار و سپس به صداهزار نظر رسید. سهل جمعیتی که خواهان تغییر بودند در شهرهای آلمان شرقی براه افتاد در همین حال، مرز چکسلواکی و مجارستان شاهد خروج دسته دسته مردم آلمان شرقی بود. مردمی که کشور خود را به امید معامله ای بهتر در آلمان "دیگر" ترک می کردند.

طبقه حاکم آلمان شرقی سعی کرد با دست زدن به تغییراتی در سطوح بالاموجب فروکش این نا رضایتی ها گردد. رئیس دایمی آلمان شرقی، اریک هونکر، از مقام خود برکنار شد. دو هفته بعد کابینه آلمان شرقی و پس از آن دفتر سیاسی حزب روزیونیست حاکم استعفا دادند. رهبری جدید حول اگون کرنز تشکیل شد. او قول داد که گروههای اپوزیسیون را قانونی کرده و در سال ۱۹۹۱ انتخابات را برگزار کند.

سپس در ۹ نوامبر، خبر صحریت انگیزی اعلام شد؛ حکومت آلمان شرقی تمام مرزهای میان آلمان شرقی و غربی را باز کرد و بطور روزمره برای اهالی ویزای خروج نامحدود صادر خواهد شد. دیوار برلین بلرزه درآمد و فرو ریخت.

این مهتواند آغاز تحولاتی باشد که مرزها را برهم زده و زمین را بلرزه درآورد.

سبیل جهان تسلیم شده!

این مرز درست در جایی است که دیولک هسته ای رود روی هم قرار دارند. مردمی که در اینجا زندگی می کنند، بطور روزمره با خطرات جنگ جهانی سوم روبرو هستند، و چشمشان را که باز می کنند سیمهای خاردار و تاسسات نظامی را می بینند، اما ناگهان این امکان برایشان پیش آمد که از سرزمین "هیچکس" (منطقه بیطرف بین دو برلین - م) عبور کرده و "آنطرفی ها" را به آغوش کشند. هزاران نفر از فرصت استفاده کردند. انبوه جمعیت بسوی پست های نگهبانی مرزها از هر دو سو راز بر شد که به جشن و پایکوبی پرداختند. جمعیت هوراکشان از هر دو سو روی دیوار برلین جمع شدند قسمتهایی از دیوار بتوسی را کنده و در حالیکه آواز میخواندند روی دست در هوا نگاه داشتند. هنگامیکه پلیس آلمان شرقی سعی کردند نظم را برقرار کنند، او را هو کردند و وقتی که کهل صدراعظم آلمان غربی آمد تا خودی نشان دهد او را نیز هو کردند.

گور پدر دیوار برلین، این "سبیل کمونیسم" نیست!

تبلیغات غرب می گویند: دیوار برلین "سبیل ملغور کمونیسم" است و فرو ریختن آن نشانه "ورشکستگی کمونیسم". این دروغی بیش نیست. از همان روزی که اولین سنگ بنای این دیوار گذاشته شد تا به امروز دیوار برلین نشانه شکست روزیونیسم و سوسیال امپریالیسم بوده است. دیوار برلین در سال ۱۹۶۱ توسط نیکیتا خروشچف، ساخته شد تحت رهبری خروشچف، سرمایه داری در شوروی احیا گشت و این کشور به کشوری سوسیالی امپریالیستی تبدیل شد. یعنی سوسیالیست در حرف و امپریالیست در عمل. سرمد از آن

شوروی گفتند که توجه شان را به دست یافتن به سطح زندگی بالاتر معطوف دارند. تمامی این تغییرات منجر به سرخوردگی عظیمی در سراسر اروپای شرقی گشت. بطوری که موجب مهاجرت مردم آلمان شرقی به آلمان غربی شد. اگر هدف، امتیازات بیشتر بود، برای متخصصین جاه - طلب این قبیل امتیازات در غرب حی و حاضر بودند، زیرا که آلمان غربی از رشد سرمایه داری پیشرفته تری برخوردار بود. خروشچف این دیوار را ساخت که مانع "سوج" مهاجرت از شرق به غرب شود. این دیوارنشانه ورشکستگی رویزیونیسم است، نه نشانه ورشکستگی کمونیسم. این دیوار، امپریالیسم بلوک شرق را از امپریالیسم بلوک غرب جدا کرد و خط اول جبهه "جنگ سرد" را استحکام بخشید. امروز، یعنی حدود سی سال پس از آن، یک امپریالیست جدید روسی، یعنی میخائیل گورباچف، با بحرانی نوین روبرو میباشد. او تلاش میکند با دست زدن به تغییراتی در مناسبات میان بلوک شوروی و کشورهای اروپای غربی بر بحران خود فائق آید، وحدت ناتو را تضعیف سازد، و بلوک شوروی را بازسازی نماید. بمثابه بخشی از این استراتژی امپریالیستی، رهبران شوروی وقایعی را دامن زده اند که به باز شدن دیوار برلین منجر شده است. این بحران کمونیسم نیست، بحران امپریالیستهای بلوک شرق است. بحرانی که تمام ساختار کنونی مناسبات بین المللی امپریالیستی را بتکان درآورد.

ممکنست "جنگ سرد" خاتمه یافته باشد، اما خطر جنگ جهانیسی خیر!

هم در شرق و هم در غرب، قدرتهای حاکم همیشه ادعا می کنند که همه چیز را بریده و دوخته اند، اما یکبارہ آشکار می شود که کنترل حوادث بطور اساسی اذ دست آنها خارج است. این مسئله آنها را نگران می کند. اما انقلابیون از چنین زمین لرزه هایی استقبال می نمایند. در عین حال، مردم باید به یک حقیقت تلخ نیز پی ببرند: ممکنست "جنگ سرد" خاتمه یافته باشد، اما خطر جنگ جهانی تمام نشده است. اروپا در آستانه حوادث غیر مترقبه ای است، زمزمه "احتیاط" که از دهان واشنگتن و مسکو بیرون می آید، نشان میدهد که مردود از اینکه وقایع آلمان شرقی و نقاط دیگر از کنترلشان خارج کرده، می ترسند. چند سالی است که برخوردهای دوره "جنگ سرد" کاهش یافته است. اما دوبلوك جنگی و رقابت آنان کماکان هسته مرکزی مناسبات بین المللی را تشکیل می دهد. احتمال بسیار زیادی وجود دارد که آنان با یک رودر رویی غیر منتظره روبرو شده و به جنگ کشیده شوند. تحولات اروپای شرقی و مرکزی بطور مستقیم بی ثباتی را شدت می بخشد. اگر مجارستان یا لهستان از پیمان ورشو شوروی خارج شوند، چه اتفاقی خواهد افتاد؟ و از این بی ثبات کننده تر آنکه دو آلمان بسوی یکدیگر کشیده شده، یکی یا مردود آنها تصمیم بگیرند که

ائتلافهای نظامی کنونی خود را ترک نمایند؟

هنری کسینجر، یکی از متفکرین مهم امپریالیسم آمریکا، هشدار داد که: "ما شاهد یک روند سیاسی در اروپا هستیم، شوروی ها در اروپای شرقی در حال از کف دادن کنترل هستند، و در اروپای غربی موقعیت نظامی ناتو بتدریج در حال ضعیف شدن است. بنظر من آنچه اکنون می گذرد، آرامش قبل از طوفان است." منظور او این است: تضعیف ائتلافهای قدرت های بزرگ خطر جنگ را تخفیف نمیی - بخشد. قبلا دوبار، چرخه جنگهای جهانی توسط جابجائی های انفجاری در ائتلافهای اروپایی، زده شده است.

صدای منحوس نازیونالیسم آلمانی!

ناکلمان، مسئله آینده آلمان مسئله ای عاجل شده است. زمانی که پارلمان آلمان غربی باخبر شد که مرز آلمان شرقی باز شده، همه اعضا پارلمان یکبارہ برخاستند و سرود امپریالیسم آلمان "دویچ لند اوبر آلس" (آلمان بالاتر از همه چیز) را خواندند. رویای رایش چهارم آنان را غلغله میدهد. رئیس یکی از احزاب ائتلافی آلمان گفت: زمان آن رسیده است که نه تنها آلمان شرقی، بلکه آن بخش هائی

از لهستان که در دوران هیتر بخشی از آلمان بوده، به آن الحاق شود.
اگر دو آلمان مجدداً متحد شوند، یک منطقه بیطرف در قلب اروپا را تشکیل خواهند داد. هر دو آلمان امپریالیست می باشند. مردم جهان هیچ نفعی در آن ندارند که برای بظهور رسیدن یک ابرقدرت خون آشام هورا بکشند.

این هفته در خیابانهای برلین بر سر اتحاد مجدد دو آلمان بحث و مناظره بود. سه بار در یک قرن و نیم گذشته، اوچگیری ناسیونالیسم آلمانی به جنگ، مرگ و انهدام منجر شده است. هنگامیکه سیاستمداران آلمان غربی سعی کردند جوانان را دریای دیرابرلین تشویق بخوانند سرود "آلمان بالاتر از همه چیز" کنند، بسیاری شدت از آن رویگردان شدند و در کنار دیوار برلین بریک پلاکاردهای بزرگ نوشته بود: "به آلمان بزرگ نه بگوئید".

کمی عمیقتر از ظاهراً!

هر اکنون، هر دو بلوک بدون آنکه بطور مدام از جنگ سخن بگویند، در حال دنبال کردن منافع متضادشان می باشند. در واقع، در ظاهر بایکدیگر برخی توافقاتی دارند. هم اتحاد شوروی و هم آمریکا از انتخابات در مجارستان و آلمان شرقی حمایت می کنند. هر دو برای باز شدن مرز میان دو آلمان هورا کشیدند. هر دو مخالف هر گونه عمل سریع برای وحدت دو آلمان هستند.

امادست کمی عمیقتر از ظاهر قضایا، تصادم منافع متضاد را می بینیم. برخی اشکال رقابت امپریالیستی در اروپا ممکنست در حال تغییر باشد، اما بحران امپریالیستی هم در اروپا و هم در جهان ادامه دارد و احتمال ظهور ناگهانی انفجارات عظیم بسیار واقعی است. در همان حال که توده ها همدیگر را به آغوش میکشند، امپریالیستهای غرب و شرق در حال محاسبه اند که چگونه امپراتوریهای خود را حفظ کرده و بسط دهند.

ایالات متحده از انتخابات در اروپای شرقی حمایت می کند زیرا که معتقد است بدین ترتیب راه برای اینکه بندهای آن دول با اتحاد شوروی گسسته شود، گشوده خواهد شد. اتحاد شوروی از انتخابات حمایت می کند چرا که معتقد است اینکار حکومتهای جدید را از پایه توده ای بیشتری برخوردار کرده و بدین ترتیب پیمان ورشوقی تر میشود.

ایالات متحده مخالف اتحاد مجدد دو آلمان در آینده نزدیک است، زیرا امپریالیستین امر رشته های بلوک خون آشام آنان را از هم بگسلد. آنها میخواهند که تا ۱۹۶۲ (یعنی زمانی که قدرتهای اروپای غربی بازار مشترک خود را تحکیم خواهند کرد) صبر کنند. شوروی ها مخالف آن هستند چرا که میترسند آلمان شرقی جذب آلمان غربی شده و بدینحال خود اروپای شرقی را هم بکشد.

امپریالیستهای آمریکایی می گویند: اروپای متحد خوب است، البته تا زمانی که ما اداره اش کنیم!

جورج بوش از کاخ سفید شعاری را در مقابل قدرتهای غرب برای تصویب جلب نهاد. او گفت که آمریکا طرفدار "اروپای یک پارچه و آزاد است".

یعنی اینکه او طرفدار از بین بردن جدائی کنونی اروپاست (یعنی تقسیم اروپا به شرقی و غربی) بشرط آنکه نتیجه اش اروپای "آزاد" باشد. یعنی اینکه اگر این اروپای جدید بخشی از بلوک غرب تحت رهبری ایالات متحده گردد، ایالات متحده میتواند یک آلمان متحد در یک اروپای متحد را قبول کند. در صورتیکه دستورالیهک را در اروپای شرقی امریکابدهد، نه روسیه، این شعار جنگ طلبانه و متفرعانه، بوش است.

گورباچف نقشه های جاه طلبانه خود را دارد!

گورباچف و شرکا، معتقدند که اعمال یک شکل واحد از مدل روسی حکومت. ایدئولوژی، و سرمایه. داری دولتی بر متحدینش مشکلات بسیاری را به بار آورده و برای آنان خطرناک است. حکام شوروی می خواهند بلوک خود را طبق الگوی که اتحاد غرب عمل می کند، طراحی کنند. آنها فکر می کنند اگر اجازه

مهند که اشکال متفاوتی از حکومتها و اقتصادهای سرمایه داری بوجود آید، بلوک شوروی باثبات تر شده و انصاف پذیری بیشتری خواهد یافت.

مخالفت برخی تغییرات انتظار آنها غیرقابل قبول است. در سراسر اروپای شرقی این پیام طنزین افکنده که اخصیت در پیمان ورشو اختیاری نمی باشد و نباید زیر سوال رود. از همین رو در لهستان ارتش و پلیس باید در دست نیروهای مطلق طرفدار شوروی باقی می ماند.

در میان حال گورباچف در پی آن است که نفوذ شوروی و بندهای آنرا در اروپای غربی کتورش بخشد. گورباچف همراخوه را برای اروپا دارد. او آن را "خانه مشترک اروپایی مان" می خواند.

این یعنی اروپایی که شامل اتحاد شوروی - بمثابه بازیگر اصلی - بوده و از ایالات متحده فاصله گرفته باشد. گورباچف تلاش دارد که با دامن زدن به تغییراتی در بلوک شوروی آن را تقویت کند. او طرفدار یک اروپای متحد است در صورتی که این مسأله باشد با از بین رفتن اختلاف ناتو. این شعار جنگ طلبانه و متفرهنا، گورباچف است.

این حوادث در میدانسی آزمایش نشده، در حال رخ دادن هستند

بحران روزیونیم جهانی و امپریالیسم نوع روسی باعث بروز انواع و اقسام تحولات سیاسی است. میلیونها نفر در اروپای شرقی بدون زندگی سیاسی کشفیده شده اند، و چندین میلیون دیگر با حیرت آنان را نظاره می کنند. احزاب کهن تضعیف شده و تجربیتهای سیاسی از مرنوع در میان توده های اروپای شرقی در حال شکل گیری اند، و در این بحبوحه یکباره مرزی که مدتها بسته بوده باز می شود. اوضاع کنونی، مصافقهای نویسی را در مقابل کمونیستهای انقلابی اصیل گذارده است. باب آواکیسان صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا خاطرنشان کرده است که: "طرد روزیونیم، حتی زمانی که شکل شورش توده ای بخود میگیرد، بطور فی الفور مساوی با احیاء مارکسیسم نمی باشد. یک دلیل عمده اش آن است که نظم غالب، نظام و رژیمسی که علیه آن شورش شده است، ماسک مارکسیسم بر چهره دارد..... مسئله آن است که چگونه باید این شورش ها را که طرد، بورژوا - دیکراتیسم، روزیونیم می باشد به طرد انقلابی سرمایه داری و بورژوازی در هلنپاس و زیر هراسکی که باشد، بدل کنیم." پس اگر بارشدن دیوار برلین تبدیل به کشوده شدن دری ببری سیاست مائوئیستی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گردد ... عالی است و باید زمان را دریافته ا

در همین حال، وقایع کنونی طلب مشیاری و روشناسی می کنند. مرزهای باز و انتخابات نمی تواند ماهیت جامعه امپریالیستی را حتی یک ذره عوض کند! بدون انقلاب مرگونه تحول سیاسی در اروپای شرقی (باید هر کجای دیگر) صرفا عبارت خواهد بود از جایگزینی ساختارهای ستکرانه قبلسی بسا ساختارهای ستکرانه جدید.

بدون انقلاب، حل اساسی رقابتهای میان بلوکهای امپریالیستی برجای باقی مانده و حدت خواهد یافت. حرفهای کنونی در مورد اروپای متحد و صلح جاودانه میتواند یکباره جای خود را به یک برخورد مرگ آور بدهد. بخش های کلیدی و استراتژیک هر دو بلوک نظامی، میتواند یکباره به هوا پرتاب شوند تا هر کدام که توانست آنرا زودتر در هوا بگذاند.

فقط یک انقلاب پرولتری بیکبر می تواند جهان امپریالیستی را سرنگون کرده و نابود کند.

روزیونیم مرده است! باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!

خبرسی: یکشنبه ۱۷ نوامبر شبکه تلویزیونی سی بی سی آمریکا در برنامه "این هفته با دیوید برینکلی" فلهلی از دیوار برلین نشان داد که در آن انقلابیون مائوئیست در کنار صحنه پرمیاری دیوار برلین برچم سرخ طلسمی با عکس مائوتسه دن را برافراشته بودند. خبرنگار گفت که توده های برلین شرقی بدون مائوئیستها جمع شده و مشغول بحث شده بودند.

ترجمه و تکثیر از ه. ا. د. ان اتنایه کونستهای ایران (سربراز اول) - لسان غرب